

زبان ترکی چگونه بهانه تجزیه عراق

از خاک عثمانی شد

فیروز منصوری

دولت انگلستان از نخستین دهه های قرن نوزدهم، در فکر ایجاد دولت دست نشانده، در بین النهرین بود. از دهه چهارم قرن نوزدهم میلادی، خبرنگاران سیاسی و نویسندگان انگلیسی، برای سه استان موصل و بصره و بغداد، اسم و عنوان مخصوص ابداع و ایجاد کرده و آن سرزمین ها را عربستان ترکیه Turkish Arabia نام نهادند و شهرت دادند^۱ تا در آینده برای تشکیل دولت وابسته «عراق» بهانه و زمینه فراهم نمایند و از کشور عثمانی جدا سازند.

علاوه بر انتخاب اسماء و عناوین جدید، از آن زمان که، زبان خارج از قلمرو فرهنگ، در جنبه سیاست ابزار تهاجم جهانخواران و اسباب تفکیک و تفرقه اقوام و ملل گردید، استعمارگران، این وسیله تفهیم و تفاهم و بسط ارتباطات را در بین اقوام و عوام، در جهت غیر فرهنگی آن به کار بردند و بهره برداری ها کردند.

مأمورین انگلستان در قرن نوزدهم، اگر در ایران «مسئله ترک و فارس» براه انداخته موجبات تفرقه و مقدمات تجزیه استان ها را فراهم می آوردند؛ در موصل و بغداد و بصره هم «مسئله ترک و عرب و کرد» ایجاد کرده بودند، اعراب و اکراد را نسبت به ترک ها بدبین و کینه توز تعلیم و تبلیغ می کردند.

استفان. همسلی، لانگریک، مؤلف کتاب نفت و خاورمیانه دو جلد کتاب نیز درباره «عراق» نوشته است. یکی با عنوان «چهارسده عراق نوین» و دیگری «عراق از ۱۹۰۰ تا ۱۹۵۰ میلادی». در آغاز کتاب اخیر، نویسنده از علل و عوامل انتزاع ایالت های موصل و

بغداد و بصره از امپراتوری عثمانی، و اسباب و موجبات تشکیل دولت مستقل عربی در عراق، بحث می‌کند و مطلب را چنین توجیه می‌نماید:

... در ایالت‌های مذکور، کسی از عثمانیان سکونت نداشته و هیچ‌کس به زبان ترکی عثمانی سخن نمی‌راند. مردمان آن سه ایالت، علاوه بر اختلاف نژاد و زبان و تاریخ گذشته، فرهنگ و منش‌های عربی را حفظ کرده و کشورشان را از قرن‌های دور تا بحال، جزو سرزمین‌های خلافت شرقی می‌شناختند. وجود این مباینت‌ها، به ویژه اختلاف زبان عربی مردم با لهجه ترکی حاکم، شرایط و ضرورت تجزیه، و لزوم تشکیل دولت خودمختار عربی «عراق» را در منطقه سرعت بخشید و برای جبران زحمات مأمورین انگلیسی، پاداش مناسبی ارمغان آورد.^۲

حال بینیم انگلیسی‌ها با چه ترتیب و تزویر، زبان ترکی را وسیله تفکیک و تجزیه قرار داده و عثمانیان را چگونه از آن سرزمین‌ها بیرون می‌رانند؛ تا معلوم شود که ایجاد اختلاف ترک و فارس هم در ایران، از همان مایه و سرچشمه بوده و مقاصد مشترک روس و انگلیس را مقرون به هدف می‌ساخت و برای تقسیم ایران در سال ۱۹۰۷، جاده صاف می‌کرد. مادام دیولافوا، می‌نویسد:

در نزدیکی بغداد هم دشتهایی است که قبایل شمر chamar در آنها زندگی می‌کنند اینها چادرنشینان نیرومند بابل و دشمنان سرسخت عثمانیان هستند. قبایل بنی‌لام و بنی‌ابومحمد و شمر غالباً به سرقت می‌پردازند و از چپاول و غارت زندگی می‌کنند.^۳

دو سال بعد از دیولافوا، هانری بایندر، از منطقه بغداد گزارش می‌دهد:

طوایف عرب «شمر» و «هماوان = هماوند» پیوسته در تاخت و تازند و به کاروان‌ها حمله می‌کنند رؤسای این دسته‌های راهزن در شهرهای مرزی خانقین و قصرشیرین آماده‌اند تا به مجرد احساس خطر از ایران به ترکیه بروند. محل رفت و آمد این قبایل (کرمانشاه - سلیمانیه - کرکوک) می‌باشد.^۴

گزارش دیگر:

طایفه هماوان شورش کرده‌اند.... برای رسیدن به مرز ایران سه روز بیشتر وقت لازم نیست و پس از رسیدن بدانجا در امنیت خواهیم بود. و بالاخره از این قلمرو دولت ترک که هزاران بار پست تر و دغل تر و فاسد تر از ایران است، خارج خواهیم شد. (ص ۳۶۱)

همو، می‌نویسد:

امروز و فردا باید خطرناک‌ترین دو قسمت راه بغداد به کرمانشاه را طی کنیم. این دو قسمت بین یعقوبه و مرز ترکیه است که طوایف شمر و هموان اغلب دنباله کاروان‌ها را مورد دستبرد و چپاول قرار می‌دهند. (ص ۳۷۱)

ا. ه. لانگریک، در کتاب چهار سده عراق نوین هموندی‌ها را معرفی می‌کند: قبل از سال ۱۸۵۰، چپاولگران هموند از کرکوک تا همدان، همه جا را غارت کردند (ص ۲۷۸) این طایفه شهرت یافته به غارت و راهزنی، احتمالاً از ایل جاف کردستان جنوبی بودند که پس از اقامت کوتاه و موقت در ایران، بعد از سال‌های ۱۸۳۰، در منطقه بازیان (بین کرکوک و سلیمانیه) مستقر شدند.» (ص ۲۹۱)

الی. بانیستر. سوئن، نایب کنسول انگلیس در قصر شیرین (از ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۱) در سال ۱۹۰۷ با نام مستعار میرزا غلامحسین شیرازی، کردستان و عراق را زیر پا گذاشته و مأموریت انجام می‌داد. مؤلف با تألیف کتاب سفر بین‌النهرین و کردستان در لباس مبدل در فصل «هموند و سلیمانیه» اطلاعات مفصلی از هموندی‌ها ارائه می‌دهد. او می‌نویسد: هموندی‌ها خودشان را از نژاد عرب می‌دانند و همچو دعوی در بین قبایل کوچک کرد بعید نبوده، ولی به هیچ دلیل و مدرکی اثبات و تأیید نشده است. دلایل زیادی در دست داریم که آنها را نژاد کرد نشان می‌دهد به ویژه زبان آنان یک گویش کامل کردی است ... زمانی هموندی‌ها در نزدیکی قصر شیرین زندگی می‌کردند دولت ایران برای آرام کردن آنان، اداره امور مرزی را به عهده رئیس و رهبر آنان «جوانمیرخان» محول کرد، جوانمیر به غارت و مال‌اندوزی پرداخت، بعد از جوانمیر، پسرش «هماییک» جانشین شد. در زمان هماییک دولت عثمانی ادعا کرد که ایل مزبور بدانها تعلق دارد. دولت ایران برای دفع شرّ و اشرار، با رضایت آنها را به دولت ترکیه واگذار کرد.

در سال ۱۸۷۴، هموندی‌ها به جنوب تاخته و مردم را به ستوه آورده و شهرهای مرزی را غارت کردند. در حقیقت طرح ریخته بودند که مندلی را به تصرف خود درآورند که یکی از شهرهای مهم مرزی بود. ولی وسیله سربازان و قبایل آن جوار از منطقه بیرون رانده شدند. پنج سال بعد، آنان سلیمانیه را مورد حمله قرار دادند. در سال ۱۹۰۰، به تحریک شیخ سلیمانیه و قراداغ یک کاروان بزرگ از ایران و ایرانی را در نزدیکی

کرکوک غارت کرده و دویست نفر از کاروانیان بیچاره را قتل عام کردند. در سال ۱۹۰۸، هموندی‌ها به سلیمانیه حمله کردند، قشون ترک که در تعقیب آنها بودند شکست خوردند و یکی از فرماندهان ترک نیز کشته شد. در محافل و منازل سلیمانیه ترک‌ها را تحقیر و استهزای می‌کردند.^۵

ج. ب. فریزر، از قول راهنمای کرد خود بنام حیدر آقا، از چپاول و حمله‌های ناگهانی هموندی‌ها، در کتاب سفر به کردستان و بین‌النهرین یاد کرده، نوشته است: «هموندی‌ها از ۵۰۰، ۶۰۰ خانوار تجاوز نمی‌کنند ولی در بین ۱۰ الی ۱۲ هزار خانوار کردان جاف چنان رعب و وحشت انداخته‌اند که احدی جرأت نمی‌کند از این ده بدان ده حرکت کند. دسته‌های ۲۰ و ۳۰ نفری آنان، خانه‌های ایلات جاف را غارت می‌کنند.»^۶

پنجاه سال بعد از فریزر، لرد کرزن، از ایلات کرد کرمانشاه بحث می‌کند و می‌نویسد: «هموند مسکن و محل ثابتی ندارند و جمعاً ۲۰۰ خانوارند.»^۷

* * *

ایلات شمر و هموند با این عده قلیل و نسبتاً نوین‌یاد، چه قدرت و تکیه‌گاهی داشتند که استان‌های بدان پهناوری را دچار اغتشاش و اضطراب ساخته بودند؟ قصد و هدف هموندی‌ها از تصرف مندلی چه بوده است؟.

ه. لایارد، از اعراب شمر چنین یاد کرده است:

در حوالی حله توقف نمودیم، در اینجا شنیدیم که دستجات بزرگی از راهزنان شمار دهکده‌های آن منطقه را غارت کرده‌اند ... قبیله شمار با پاشای بغداد در جنگ بودند... آن سوارها که بعداً معلوم شد از طایفه شمار بودند بلافاصله رسیدند. دو تن از آنان به تاخت به طرفم پیش آمدند، یکی از سوارها که پیاده شده بود مرا گرفت و خنجرش را از کمر کشید و سعی داشت سرم را از تن جدا کند. وقتی دیدم قصد دارد مرا بکشد به یکی از آنان که سوار مادیان زیبایی بود و بنظر می‌رسید که شیخ‌شان باشد اشاره کردم و با فریاد گفتم: من ترک نیستم، اما یک انگلیسی‌ام، آن مرد اشاره کرد که مرا رها نمایند.

او گفت: بله حقیقت می‌گوید، انگلیسی‌ها از دوستان قبیله ما می‌باشند...

از طرفی هم چون قبیله شمار با انگلیسی‌ها دوستی دارند من از مسافرت در این

منطقه ترسی بخود راه ندادم. (سفرنامه لایارد. صص ۲۴۹ - ۲۵۱)

لایارد در صفحات بعد مرقوم می‌دارد:

... چند سال بعد که در قبیله شمار با همان شیخ که جان مرا از دست همراهانش نجات داده بود، ملاقات کردم ... او در حالی که مرا در بغل کرده بود ... گفت: اگر دیر جنینده بودم به «الله» قسم بجای یک ترک ملعون کشته می شدیدی. (ص ۲۵۵)

دوستی انگلیسی‌ها با قبیله شمار غارتگر و ترک کش، از چه بابت بوده است؟ لایارد، در میان قبیله راهزن و در حال ستیز با پاشای بغداد، چه مأموریتی داشته؟ و اما طایفه هماوند، که در آغاز ترکیب و تجمع شرارتشان منحصر و محدود به قراء همجوار خودشان بود، آنگاه که از کرکوک تا همدان را چاپیده و در راهزنی شهرت پیدا کردند تازه استعمارپسند شدند و به تاخت سلیمانیه و تصرف مندلی شهر مهم مرزی ایران مأموریت یافتند و سرانجام حکومت زهاب و امور مرزی قصرشیرین به رئیس آنان «جوانمیرخان» تفویض شد.

اینک به مطالعه و بررسی می پردازیم، تا ببینیم این ارتقاء مقام اشرار و نصب آنان به امارت شهرهای مرزی به انتخاب چه کسانی صورت گرفته و تبعه عثمانی و سرکرده اشرار، چگونه مرزدار ایران به خواب رفته شده بود.

اوژن. اوین، می نویسد:

جوانمیر یکی از اتباع ترک بود. چون یکی از سران طایفه جاف را به قتل رسانیده بود به ایران فراری شد و از سوی ظل السلطان که در آن ایام فرمانروای سرتاسر جنوب کشور بود به حکومت زهاب و نواحی مرزی مجاور منصوب گردید. جوانمیر بلافاصله بعد از اشغال مقام جدید، دستور داد در قصرشیرین قلعه کوچک و چهارگوشی با برج بارو بسازند و از بالای آن قلعه عرصه را بر ابران تنگ گرفت. تا آنکه مجبور شدند او را دستگیر کرده بکشند.^۸

حسین سعادت نوری، در کتاب ظل السلطان آورده است:

ظل السلطان در سرگذشت خود از مراجعت جوانمیر به کرمانشاه و کشته شدن او اظهار مسرت می کند و وقایعی را که چندی بعد برای او اتفاق افتاد مسکوت گذاشته است. جوانمیر مدتی بعد به یکی از بانوان قاجاریه که عازم زیارت عتبات عالیات بود تعرض می کند و خبر به ناصرالدین شاه که می رسد فرمان قتل او صادر می شود. اعتمادالسلطنه در ذیل وقایع روز شنبه هشتم رجب ۱۳۰۳ قمری می نویسد:

تلگراف از حسام الملک حاکم کرمانشاه رسیده بود که جوانمیر احمدوند را با جمعی

از اقوام و کسانش علی‌الغفله گرفته و کشته و جمعی از نسوان آنها را اسیر کرده‌اند. این جوانمیر تبعه عثمانی بود و از طرف دولت ایران حکومت زهاب و قصر شیرین را عهده داشت و سالی ده هزار تومان مواجب. عثمانی‌ها از این فقره دل‌تنگ بودند زیرا او در خاک عثمانی تاخت و تاز می‌کرد. عثمانی‌ها به تلافی این کار اولاد حسین‌بیک را در سرحد خوی رعایت می‌کردند و اردویی مرکب از ده هزار نفر در خانقین و سرحد ایران زده بودند اگر این کار اتفاق نمی‌افتاد، بین ایران و عثمانی جنگ درگیر می‌گردید.^۹

ظل‌السلطان در کتاب سرگذشت مسعودی از روابط و مناسباتش با جوانمیر، چنین یاد می‌کند:

... ایلات کرمانشاه نوعی به خودسری سردرآورده بودند به‌طور یقین بدتر از وضع لرستان بودند. طایفه هماوند چلبی که رئیس آنها جوانمیر و فقیه قادر بود نوعی برزهاب و اطراف کرمانشاه غلبه داشتند که یک سلطان مقتدری بودند. یک فوج تمام زنگنه که از افواج دولت ایران بود به مأموریت ظهیرالملک، چلبی‌ها (هماوندی‌ها) برهنه کرده و بقرب دویست نفر آنها را کشته بودند. (ص ۲۹۶)

همچنین خروج و بروز جوانمیر و فقیه قادر طایفه چلبی در زهاب و سرحد عراقین و بدتر از همه ممانعت صریح سفیرکبیر عثمانی در تهران که ظل‌السلطان با این جمعیت اردو و نباید به سرحد عراقین برود، اگر او با این جمعیت برود ما نیز باید سوق عسکر کنیم ... بالاخره به ضمانت دولت انگلیس و سفیرکبیر انگلیس جناب مسیو تامسون که از دوستان من بودند ضمانت و اطمینان داد تخطی نخواهد شد فقط محض تنبیه ایلات کرمانشاه و طایفه شیر و شقی چلبی و باجلان است که رئیس آنها عزیزخان و جوانمیر چلبی باشد. این بیست روز توقف که از طلوع صبح به تلگراف خانه می‌رفتم سه از شب گذشته بیرون می‌آمدم با این دو بزرگوار گفتگو می‌کردیم حقیقتاً یا چیزی نمی‌فهمیدند یا فهمیده خود را به آن راه نمی‌زدند تا به این ختم شد که من خودم به‌حضور مبارک پدر تاجدارم عرض کردم. چنین دستخطی به تامسون بفرمائید و به خود من هم اذن بفرمایند تلگرافی به او بکنم مطمئن کرده سفیر عثمانی را برویم بلکه انشاءالله از عهده این خدمت برآیم. آخر چنین شد وجود مبارک دستخطی به ایلچی انگلیس نوشته، به مرخصی پدرم من هم تلگرافی کردم به ایلچی انگلیس که ابداً هیچ خیال بدی نیست.^{۱۰}

دولت انگلستان چه نگرانی از جوانمیر و طایفه هماوند داشت که تضمین می‌خواست؟
ظل‌السلطان بدون لشکرکشی به کرمانشاه، از تنبیه ایلات آن استان «از راه دور» سخن می‌راند:

... بعد از چهار ماه مخبره تلگرافی تهران و گفتگو با والی ابوقدره و اعزام حاج حسن وکیل‌الدوله انگلیس از کرمانشاه به بروجرود و از بروجرود به کرمانشاه ... بالاخره با خواست خدا به تمام مقاصد نائل شدم. رضاخان و داودخان کلهر گرفته شدند. فرامرز سلطان و حسنعلی سلطان از طایفه گوران گرفته شدند. عزیزخان باجلان از طایفه باجلان با سی نفر از بستگان و طایفه او گرفته شدند. علی‌مرادخان کزندی گرفته شد. سید رستم که تقریباً خدای اکراد است ... عمده اسباب زحمت این نادریش شده بود، بالاخره حسام‌الملک با او جنگیده به ضرب توپ کروپ او را از خانه و خانقاه بیرون آورده او را به عراق عرب فراری داد. جوانمیر و فقیه قادر و کریم بهلول و سلیم احوال که رؤسای هماوند بودند با ششصد سوار حسینقلی‌خان ابوقدره والی آنها را مطمئن کرده با خود به اردوی بروجرود من آورد. تمام اینها زنجیر بودند غیر از جوانمیر و تابعانش ... (تاریخ سرگذشت مسعودی، ص ۳۰۲)

اما نتیجه و سرانجام این بگیری و ببندها، طبق روایت سرگذشت مسعودی:
رضاخان کلهر مرخص شد، ولی حکم شد در اصفهان متوقف باشد. علی‌مرادخان کزندی مرخص شد به حکومت کرد و ریاست فوج کردند مأمور شد. داودخان کلهر به منصب ایل بیگی‌گری ایل کلهر مرخص گشته به میان ایل رفت. فرامرز سلطان چون خیلی هرزگی کرده بود تیرباران شد سربازها او را تیرباران کرده کشتندش. جوانمیر و سلیم احوال به میرزا رضاخان سپرده شد که به اصفهان آورده با من به تهران به حضور همایونی برده مرخص شود و برود، چون قول داده بودم الحمدلله رب‌العالمین قول خود را به مقام اجرا آوردم شب و روزی برای مخارج جوانمیر و بستگانش که زیاده از سیصد نفر می‌شدند و مابقی‌شان را مرخص کردم با والی به پشت‌کوه بردند چهارصد تومان مخارج دادم.» (ص ۳۰۲)

اگر سران عشایر دستگیر شده، تقصیر و تمردی داشتند، چرا مجازات نشده مرخص گردیدند؛ هرگاه لغزش و خطائی نداشتند، پس اردوکشی و ضمانت‌سپاری به انگلستان و

بگیر و ببندها برای چه بوده است؟ جوانمیر که تمامی فوج زنگنه از افواج ایران را لخت کرده و دویست نفر آنان را کشته بود چرا مورد حمایت و نوازش ظل‌السلطان قرار گرفت؟ او حتی در سال‌های بعد، جوانمیر و فقیه قادر و کریم بهلول و سلیم احوال رؤسای طایفه هماوند را به تهران برده و در کاخ مسعودیه از آنها پذیرائی کرده بود. (ص ۳۰۴ سرگذشت مسعودی)

شناخت ظل‌السلطان و راه و روش سیاسی وی، مبداء و مقصد اعمال نامبرده را مشخص و معلوم می‌دارد. علاوه بر کتاب **ظل‌السلطان** تألیف شادروان حسین سعادت‌نوری، مهدی بامداد نیز، در **تاریخ رجال ایران** مرقوم می‌دارد:

ایالات و ولایات ایران که بیشتر در منطقه نفوذ انگلستان بود به تدریج جزء حکومت و ابوالجمعی ظل‌السلطان درمی‌آمد. مثلاً راجع به حکومت کردستان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۲۶ ربیع‌الاول ۱۲۹۸) می‌نویسد: (از وقایع دولت اینکه حکومت کردستان هم به علاوه سایر حکومت‌ها به ظل‌السلطان داده شد) **اینکه قسمتی از ایران به حکومت ظل‌السلطان واگذار شده بود در حقیقت تقسیمی بود که ایران به مناطق نفوذ دولتین روس و انگلیس درآمده بود.** و بعدها دیدیم که پس از هزاران بازی‌های گوناگون رسماً قراردادی در این باب بسته شد که به قرارداد ۱۹۰۷ معروف است ...

اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود موضوع قرارداد را، ۱۶ سال پیش از انعقاد آن از قول ظل‌السلطان چنین ذکر می‌نماید:

۶ ذی‌قعدة ۱۳۰۹، عصر دیدن ظل‌السلطان رفتم شاهزاده حرف غریبی زد که بیشتر اسباب تعجب من شد نمی‌بایستی چنین حرفی را از یک پادشاه‌زاده ایرانی بشنوم، می‌گفت: (عمماً قریب مملکت ایران به سه قسمت خواهد شد و به من به حمایت انگلیسی‌ها که خیلی دوست هستم یک قسمت عمده را خواهند داد.) حکومت‌های زیر نظر و تسلط ظل‌السلطان بنا بر اشاره و صلاح‌دید و حمایت انگلستان بود ...^{۱۱}

ظل‌السلطان با حمایت و نواخت طایفه هماوند، آنان را بر سرزمین‌های مرزی مسلح و مسلط گردانیده، مقاصد ارباب خود را در منطقه کردستان به هدف می‌رسانید و منافع انگلستان را تامین می‌کرد.

هماوندی‌ها بر سلیمانیه و قصرشیرین تسلط داشتند و حوزه‌های نفتی کفری و مندلی را

محافظت می‌کردند، تا پای قشون عثمانی و سرباز ایرانی و هیچ خارجی بدان جایها باز نشود. برای دولت انگلستان صرف نمی‌کرد حاج خان سرتیپ، محبعلی خان ماکویی (داماد فتحعلی شاه) و سایر امرای ایرانی در حومه قصر شیرین و نوار مرزی حکومت کنند، باید امثال جوانمیر و حاج حسن خان وکیل‌الدوله انگلیس^{۱۲} و سایر اشرار در منطقه نفوذ داشته باشند تا منافع بیگانگان را تأمین نمایند.

کردهای همایوند، با کشتار دائمی سربازان عثمانی و چپاول اموال ترک‌ها در منطقه عراق، توانستند شهرهای مرزی را از وجود افراد «ترک‌زبان» خالی نگه دارند، تا دولت انگلستان برای تجزیه آن ولایات و تشکیل «دولت عربی عراق» دستاویز داشته باشد. ا.ب. سوئن، زمان عزیمت از استانبول، کلاهی سرخ (فینه) که معمول عثمانیان بود خرید و با همان سرپوش به دیاربکر رفت و از آنجا عازم موصل شد. او جریان مسافرت از موصل به سلیمانیه را چنین می‌نگارد:

... در موصل قاطرچی‌های ترکمن (ترک زبان)، که کارشان حمل کالاهای بازرگانی بود، از رفتن به سلیمانیه سخت خودداری می‌کردند. ترکمن‌ها از غارت و کشتار اعراب همایوند خیلی ترس و نگرانی دارند. برای جلوگیری از هرگونه خطر و فاجعه، قسم خورده‌اند که به آن سرزمین‌ها سفر نکنند.

کاروانی از موصل عازم سلیمانیه بود که همه افراد آن اهل سلیمانیه بودند بجز یک نفر بومی حلبچه، با پرداخت چهار سکه مجیدیه جزو کاروانیان شدم. در میان مسافران یک نفر مأمور ملبس به روپوش سبز بلند و شلوار گشاد بود، و یک نفر دست‌فروش دوره‌گرد مهربان، شخص اخیر، به من سخت سفارش و تأکید کرد که حتماً کلاه فینه را دور انداخته، عرقچین و سرپوش (کردی) به کار برم، او بعضی چیزهای مفید و مورد لزوم را برایم فراهم کرد. معلوم گردید که، پوشیدن کلاه قرمز عثمانی در این نواحی، برای من و همراهانم خطر و دردسر ایجاد می‌کرد. برای اینکه کردها از هر چیز و همه چیز مربوط و وابسته به ترک‌ها، متنفر و بیزارند.

"For the Kurds, who hate anything and everything appertaining to Turks."

بدین جهت، لازم شد که فینه را از خود دور کنم. در سلیمانیه پوشاک ترک‌ها را عیب «aib» می‌دانند. ما به سرزمینی پا گذاشته‌ایم که، حتی یک نفر هم ترک وجود ندارد.^{۱۳}

صفحات ۱۳۶ و ۱۶۴ سفرنامه ا. سوئن، مشعر بر این است که: همخوانی‌های غارتگر، وحشیانه تشنه خون و اسلحه سربازان ترک هستند.

ا. سوئن، از ترک‌زبانان، (ترکمن‌های آلتون کوپری سخن رانده و نوشته است: من در کردستان جنوبی و بین کردهای جنوب شرقی آناتولی، نوعی تمایل و وابستگی احساس کردم، و آن این است که به حکومت ایران و آداب و رسوم ایرانی خیلی تکیه و تمایل دارند، و با تأکید از همه چیز ترک‌ها ابراز تنفر می‌کنند... و آنان به ندرت ترکی صحبت می‌کنند مگر زور و اجبار باشد. (ص ۱۱۶)

گزارش دیگری از همان محقق:

«خانم عادل، کارهای عمرانی زیادی در حلبچه انجام داد و با ساختن بازاری خوب به سبک ایرانی، آنجا را مرکز تجارت کرد، چون ترک‌ها اهمیت مرزی و آبادی اخیر آنجا را دریافتند، برای تسلط بیشتر و ایجاد ارتباط سریع‌تر، خط تلگراف در حلبچه دایر کردند. کردها به اعتراض برخاستند، تیرها را شکسته و سیم‌ها را پاره کردند. در همان حال، خانم عادل به ترک‌ها نصیحت کرد که، من نیز به تسلط ترک‌ها در این ناحیه راضی نیستم، بهتر است از نصب تیر و ایجاد تلگراف‌خانه صرف‌نظر نمایند.» (ص ۲۲۰)

انگلیسی‌ها با حمایت موقت و اغوای اشرار محلی، توانستند قدرت مرکزی امپراتوری عثمانی را در استان‌های سه‌گانه عراق به ضعف و فتور دچار ساخته، زبان و فرهنگ حاکم هم‌میهن (ترک) را برای ملت‌های عرب و کرد منطقه عامل عداوت و اختلاف معرفی کنند و تجزیه و خودمختاری آن سرزمین‌ها را چاره بدبختی‌ها و ناسازگاری‌ها قلمداد و تبلیغ نمایند.

دولت‌های روس و انگلیس، به منظور اینکه، آذربایجان را با فرهنگ و زبان و ملیت مجزا و مجعول، محدود و معروف کرده، و در آینده مانند «عراق» آن سرزمین و محدوده ساختگی را از پیکر ایران جدا ساخته و به روسیه وابسته نمایند؛ برای ایجاد اختلاف بین رعیت و حکومت و مردم شمال و جنوب کشور، نسبت به ترویج و تعمیم زبان ترکی و اطلاق نژاد ترک به مردم آذربایجان، اقدامات مؤثر و همه‌جانبه نموده و در استان‌های فارسی‌زبان نسبت به تحقیر ترک‌ها تبلیغ می‌کردند و تخم نفاق و جدائی می‌افکندند و سلطه و نفوذ انگلیس را در آن استان‌ها، با نبودن آذربایجانی‌ها و ترک‌زبان‌ها، عملی می‌دانستند.

پی‌نوشت‌ها

۱. لایارد، هنری. *سفرنامه لاریاد*. ترجمه مه‌راب امیری. تهران: انتشارات وحید، ۱۳۶۷. ص ۳۲۵.
- Whigham, H. j. *The Persian problem*, London, 1903, p. 125, 146, 154.
2. Longrigg, stephen Hemsley. *Ireq 1900 To 1950*, Oxfard university Press, 1953, p. 2, 3.
۳. دیولافوا، ژان. ایران کلد و شوش. ترجمه علی محمد فره‌وشی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴. چاپ سوم، ص ۵۷۶.
۴. بایندر، هانری. *سفرنامه هانری بایندر*. ترجمه کرامت‌الله افسر. تهران: انتشارات فرهنگسرا، ۱۳۷۰. ص ۳۵۵.
5. Soane, E. B. *To Mesopotamid and Kurdistan in disguise*, London, 1956, p. 176-180.
6. Fraser, j. B. *Travels in Kurdistan, Mosoptamia ...*, London, 1834, vol. 1, p. 166, 167.
۷. کرزن، جرج. ن. ایران و قضیه ایران. ترجمه وحید مازندرانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹. ج ۱، ص ۷۰۶.
۸. اوبن، اوژن. ایران امروز. ترجمه علی‌اصغر سعیدی. تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۲. ص ۳۵۹.
۹. سعادت‌نوری، حسین. *ظل‌السلطان*. تهران: انتشارات وحید، ۱۳۴۷. ص ۱۳۹، ۱۴۰. ژاک دومرگان مرگ جوانمیر را در سال ۱۸۸۸ میلادی (مطابق با ۱۳۰۵، ۱۳۰۶ هجری قمری) نوشته است.
۱۰. *جغرافیای غرب ایران*. ترجمه و توضیح دکتر کاظم ودیعی. تبریز: انتشارات چهره، ۱۳۳۹. ص ۱۱۳.
۱۰. *ظل‌السلطان*، مسعود میرزابن ناصر. *سرگذشت مسعودی*. چاپ سنگی، ص ۳۰۰.
- ژاک دومرگان می‌نویسد: عزیزخان باجلان، تبعه ترک و از راهزنان معروف بود. ظل‌السلطان او را به حکمرانی منصوب [کرد] و اراضی وسیعی را به وی داد. (ص ۹۶ ماخذ فوق)
۱۱. بامداد، مهدی. *تاریخ رجال ایران*. تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۴۷. ج ۴، ص ۸۵ و ۸۶.
۱۲. بنابه نوشته احتشام‌السلطنه، حسن خان وکیل‌الدوله انگلیس، تبعه دولت عثمانی بود و پاسپورت انگلیسی داشت. املاک زیادی را به زور در کرد و نقاط مرزی و حوزه‌های نفتی تصاحب کرده بود.
13. Soane, E. B. *Op., Cit.* p. 96, 97.